

دانه

به تو گویم دلی دارم یگانه

اسیر تاب گیسوی زمانه

به گاه خلوت و کنج خرابات

ز مستان یادش آمد این ترانه

جهان گردیده با گردون هماره

گهرها سفته از ما بی بهانه

ز ترس رهنان شاید دوباره

کندگنجش به خاک اندرچودانه

ولی نیکو بداند چرخ چاچی

که این در میزند صدها جوانه